

آنتوان دو سنت اگزوپری

دژ

برگردان:
پرویز شهبازی



سرشناسه:	سنت اگزوپری، آنتوان در ۱۹۰۵-۱۹۴۴ م.
عنوان و نام پدیدآور:	Saint-Exupery, Antoine de
مشخصات نشر:	تهران: نشر بهمن، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری:	۳۷۶ ص.
شابک:	978-600-94126-5-5
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبیا
یادداشت:	عنوان اصلی: [1995] La citadelle.
موضوع:	داستان‌های غرالیه - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده:	شهدی، پرویز، ۱۳۱۵ - مترجم.
رده‌بندی کنگره:	PQ ۲۶۲۳ / ن ۳ د ۴ ۱۳۹۳
رده‌بندی دیوئی:	۸۴۳ / ۹۱۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۵۵۷۸۱۸



دژ

آنتوان دو سنت اگزوپری

برگردان: پرویز شهدی

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۳ ه. ش.

۱۰۰۰ نسخه

چاپ: کتاب شمس

طرح جلد: احمد آقاقلیزاده

همه‌ی حقوق محفوظ است.

شابک: ۵-۵-۹۴۱۲۶-۹۷۸-۶۰۰-۵-۵-978-600-94126 ISBN

ناشر همکار: انتشارات مجید

وب سایت: www.majidpub.com

آدرس دفتر: تهران، انقلاب، خ ۱۲ فروردین، خ لبافی‌نژاد، شماره ۲۴۰

تلفن: ۶۶۴۹۵۷۱۳ - ۶۶۴۹۱۵۸۸

۲۲۵۰۰ تومان

پیش‌گفتار

اگزوپری در سال ۱۹۲۹ قراردادی با مؤسسه‌ی انتشاراتی گالیمار امضا کرد که به موجب آن باید هفت رمان برای این مؤسسه می‌نوشت. این هفت رمان عبارت بودند از: پیک جنوب، زمین آدم‌ها، پرواز شبانه، نامه به یک گروگان، شازده کوچولو، خلبان جنگ و دژ اگزوپری شش عنوان اول را به تدریج نوشت و به مؤسسه‌ی گالیمار تحویل داد، اما هفتمی یعنی دژ تا سال ۱۹۴۴ نه تنها چاپ نشد، بلکه حتا به پایان هم نرسید. از نظر تاریخ نگارش شش عنوان اولیه وضع‌شان مشخص است، اما دژ را از نظر تاریخ نگارش معلوم نیست کجا می‌توان جاداد. آغاز نگارش آن به سال ۱۹۳۶ برمی‌گردد، با نوشته‌ای ده دوازده صفحه‌ای و با عنوان: قائد اعظم یا رئیس بزرگ که بعدها مقدمه‌ای شد برای دژ. پانزده فصل اولیه تاسی و یکم دسامبر ۱۹۴۰ — پیش از رفتنش به نیویورک — نوشته شد. تاریخ معینی برای نگارش بقیه‌ی اثر نمی‌توان تعیین کرد، بی‌شک طی اقامتش در نیویورک از ژانویه ۱۹۴۱ تا آوریل ۱۹۴۳، ضمن نوشتن بقیه‌ی کارهایش، به نگارش دژ هم می‌پرداخته است.

با توجه به این که کتاب داستانی منسجم نیست که با روند معمولی هر رمانی نوشته شده باشد، بنابراین تاریخ نگارش آن مهم نیست به ویژه که پایانی ندارد و تاریخ انتشار آن هم ۱۹۴۸، یعنی چهار سال پس از ناپدید شدن نویسنده است. آن چه اهمیت دارد متن کتاب و شیوهی نگارش آن است.

پیش از همه چیز باید به خواننده هشدار دهم که کتاب را به عنوان یک رمان، مانند سایر کارهای اگزوپری به دست نگیرد، همان طور که اشاره کردم استخوانبندی منسجم یک رمان در آن دیده نمی شود، یک سلسله تأملات، اندیشه ها و یا به عبارت بهتر حدیث نفس و جریان سیال ذهن است. خودش می گوید: «گونه ای آواز درونی» است که به تدریج «لحن خشن تری به خود می گیرد، اما موسیقی به جا می ماند و صورت سیر و سلوک پیدا می کند».

دژ آدم را به یاد کتابی از ژان ژاک روسو به نام: «رؤیاهای گردش کننده ای تنها» می اندازد. هر چند نزدیک سه قرن میان نگارش این دو فاصله است، اما چنین سبک نوشتن چه در فرانسه و چه در ایران سوابق طولانی دارد، پیش از روسو، مونتنی و پاسکال و پس از او مترلینگ هم چنین نوشته هایی از خود به یادگار گذاشته اند. خود اگزوپری در فصل ۸۸ از «دژ» به عنوان «گشت و گذارها در دشتی بیگانه» نام می برد:

«ولی طی گشت و گذارهایم در دشتی بیگانه بر حسب اتفاق به سدهایی برخورددم... با گام های آهسته ای اسبم، راهی را در پیش گرفته بودم که از دهکده ای به دهکده ای دیگر می رفت. راه می توانست یکراست از میان دشت ادامه یابد، اما از کناره های کشتزاری گذشت و من در پیچ و خم هایش چند لحظه ای سرگردان شدم... این کشتزار مرا اسیر خودش کرد و به منحرف شدن از راه اصلی رضایت دادم، در حالی که می توانستم اسبم را از میان کشتزار برانم، اما همچون پرستشگاهی برایش احترام قائل شدم. سپس جاده مرا به ملکی رساند

که دور و برش دیوار کشیده بودند... در پس دیوار، درخت‌هایی را می‌دیدم... و چند برکه‌ی آب زلال که در پس شاخ و برگ درختان مانند آینه می‌درخشیدند. در آن جا جز سکوت چیزی نمی‌شنیدم... در طول این گشت و گذار در حالی که اسبم توی چاله‌های راه می‌لنگید، یا افسارش را می‌کشید تا کمی از علف‌هایی را که کنار دیوار رویده بودند بخورد، این احساس به من دست داد که راه من با پیچ و خم‌های ناگهانی‌اش، احترام‌هایش، تفرج‌هایش و زمان از دست رفته‌اش انگار بر اثر آیینی، یا اتاق انتظار پادشاهی، چهره‌ی شهریاری را ترسیم می‌کرد و همه‌ی کسانی که از این راه می‌گذشتند، در حالی که توی کالسکه‌شان یا بر پشت الاغ کندر و شان بالا و پایین می‌شدند، بی‌آن‌که بدانند تحت تأثیر عشق بودند.»

ضمن این‌که این فصل از کتاب مشتی نمونه‌ی خروار است، می‌توان گفت همه‌ی کتاب که یک سلسله سیر و سلوک، کشف و شهود و چیزهایی است که گاه به صورت پاره‌ای از خاطره‌ها یا نقل قول‌ها می‌آید، در آن خلاصه شده است. به همین دلیل است که گفتم «دژ» یک رمان نیست و خواننده نمی‌تواند از ابتدا تا انتهای آن را مانند کتاب‌های دیگر آگزویری یک نفس بخواند، بلکه باید تکه تکه، بخش بخش، فصل به فصل آن را خواند و روی هر جمله و هر پاراگرافش تأمل کرد، دوباره آن را خواند و تجزیه و تحلیلش کرد.

کتاب و مطالبش به ظاهر ساده است، گاه از مسائلی بسیار ابتدایی و پیش پا افتاده سخن به میان می‌آید، واژه‌ها، اسم‌ها، فعل‌ها و اصطلاحاتی عامیانه به کار می‌رود، استعاره‌ها و تشبیهاتی که به هیچ وجه با الگوی اصلی همخوانی ندارند. جمله گاه حالتی معماوار پیدا می‌کند، انگار باید بارها آن را خواند، سنگین و سبک کرد، درباره‌اش اندیشید تا کلید حل معما پیدا شود.

در پیش‌گفتاری که برای «زمین آدم‌ها» نوشتم گفتم آگزویری علاوه بر رمان‌نویس، شاعر، فیلسوف و عارف هم هست. «دژ» چکیده‌ی افکار

فیلسوفانه و عارفانه‌اش است که گاه - البته بیش وقت‌ها - شعری است بلند که به صورت نثر نوشته شده. خواننده نباید گول ظاهر ساده و گاه بسیار ابتدایی مطالب مطرح شده را بخورد. در پس آن‌ها مسایل بسیار مهمی درباره‌ی آفریدگار، جهان هستی، آفرینش، انسان، زندگی، عشق، اخلاق، عدالت و داوری وجود دارد. اما نکته‌های اصلی یعنی عشق، همسر، خانه و خانواده، زمین و طبیعت هر زمان به صورت‌های گوناگون و با واژه‌های متفاوت ارایه می‌شوند. راوی با خداوند گاه درد دل می‌کند، حل مشکل می‌خواهد و گاه به نیایش می‌پردازد. از عشق گاه به ده دوازده صورت مختلف نام می‌برد و به کانون خانواده، گاه «اقامتگاه»، گاه «خانه»، گاه «ملک» و گاه «کاخ» اطلاق می‌کند، واژه‌هایی که نزدیک و شبیه به هم‌اند اما طنینی بس بیگانه دارند.

در برگردان اثر سه راه پیش رو داشتم: اول: برگرداندن بی کم و کاست، با همان ابهام‌ها و پیچیدگی‌ها، آن‌گونه که اگزوپری نوشته است، دوم: برگرداندن به نحوی که مطلب برای خواننده‌ی فارسی زبان روشن و مشخص باشد و سوم: برگردان به صورتی که ضمن امانت‌داری و رعایت سبک و سیاق نویسنده، مطالب آن چنان پیچیده و مبهم نباشند که خواننده چیزی از آن‌ها سر در نیاورد. من شق سوم را برگزیده‌ام. جمله‌ها گاه فعل ندارند یا فعل در اجزاءشان مستتر است، گاه ناتمامند، گاه صفت با موصوف همخوانی ندارد، مسایل مطرح شده گاه ناتمام می‌مانند و از موضوعی به موضوعی دیگر که با اولی به کلی بیگانه است می‌پرند. این موضوع هم دو علت دارد: اول این که اگزوپری «دژ» را طی سال‌ها جمله به جمله، فصل به فصل (فصل‌ها گاه بسیار کوتاهند) نوشته و چون طرح کامل و استخوانبندی یک رمان در آن لحاظ نشده، به صورت اندیشه‌ها و تأملاتی پراکنده یادداشت شده‌اند، همان‌گونه که هریک از ما زمانی که در خود فرو می‌رویم و به تأمل می‌پردازیم، مسائلی جسته و گریخته مربوط به زمان‌ها و مکان‌های گوناگون و متفاوت از ذهن مان می‌گذرند که گاه هیچ ربطی هم به یکدیگر ندارند و اگر

به همان صورت پراکنده، درهم و برهم، نامتجانس و پیچیده روی کاغذ بیایند فهم‌شان بسیار دشوار می‌شود زیرا کلید اصلی دست کسی است که این افکار از ذهنش گذشته، و دوم به این دلیل که اگزوپری فرصت بازخوانی و ویرایش اثر را پیدا نکرده، حتماً بنا به نظر اگزوپری شناسان کتاب ناتمام مانده. خودش در فصل هفتاد و هفتم می‌نویسد: «شعرم را سروده‌ام، می‌ماند ویرایش کنم.» که متأسفانه فرصت این کار را نیافت. متخصصان آثار او هم چنین اجازه‌ای را به خود ندادند، به همین دلیل هم گاه موضوع‌ها، یادبودها، خاطره‌ها و صحنه‌هایی بارها تکرار می‌شوند، اما اگر تصور شود اگزوپری بی‌دلیل و به صرف این که بعدها کتاب را ویرایش و حک و اصلاح کند، آن‌ها را آورده اشتباه بزرگی خواهد بود. نه اگزوپری نویسنده‌ای است که فراموش کند چه مطالبی را نوشته و دوباره تکرارشان کند و نه مطالب — اگرچه به ظاهر چنین می‌نمایند — تکراری‌اند. گاه برای رساندن اهمیت موضوعی، تکرار و تأکید بر آن‌ها لازم است. اگزوپری هم چنین نیتی داشته.

درب‌گردان کتاب تلاش و تأمل بسیار کردم، در بازخوانی و حک و اصلاح ترجمه هم همین‌طور، ولی به هیچ وجه ادعا ندارم آن‌طور که باید و شاید حق مطلب را به جا آورده‌ام. کیست که بتواند ادعا کند کارش بی‌عیب و نقص و بدون خطا و لغزش است. قضاوت در این باره را به عهده خواننده و کارشناسان بزرگ و مسلط به دو زبان فرانسه و فارسی و آثار اگزوپری می‌گذارم. هرگونه راهنمایی، نقد و پیشنهاد موجب کمال سپاسگزاری‌ام خواهد بود. تا این جا به قولی که داده بودم وفا کرده‌ام. هفت عنوان رمان اگزوپری را به فارسی برگردانده‌ام، می‌ماند نامه‌ها، یادداشت‌ها و خاطرات نویسنده که اگر عمری باقی بود و شرایط دشوار نشر اجازه داد به برگرداندن آن‌ها هم همت بگذارم.